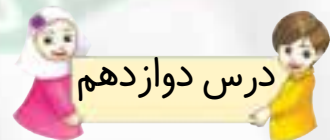


فصل ششم

ایرانِ من





ایران عزیز

آه ایران عزیز!

سرزمین زرخیز!

تو چه زیبا هستی!

چه فریبا هستی!

*

از دو سو بر دریا

راه خود باز کنی

سر به دریا زده‌ای

پا به دریا کردی

توی دریا هایت

هست نعمت، بسیار

توی دریای خزر

یا که در آب خلیج، که بود نام دل‌انگیزش فارس

نام زیبای مقدس، که بر ازنده‌تر از هر نامی است

تا جهان باقی و دریا و خلیجی باقیست

*

آه ایران عزیز!

داده‌ای جای در آغوش خود این مردم خوب

مردمی خوب و صبور

عاشق میهن خود

عاشق کشور ایران عزیز

سرزمین زرخیز!

سرزمینی که به فرهنگ جهان خدمت کرد

به هنر رونق داد

علم و دانش گسترده

مولوی، سعدی و حافظ پرورد

زاد فردوسی را

زاد و پرورد به دامن، ختام

زاد بیرونی را، بوعلی سینا را

*



این زمین پاکان
زادگاه مردان
خاک پاک ایران
که همه چشم طمع دوخته‌اند
به همه نعمت‌هایش
با دهن‌های حریص
که اگر خواب بمانیم، ز ما می‌گیرند
می‌زبایند به زور
آن‌چه داریم و برای خود ماست
مال ما، یک‌یک ایرانی‌هاست
نراسیم برای حفظ
ز خطر یا مشکل
آه، ایران عزیز!
سرزمین زرخیز!
تو چه زیبا هستی!
چه فریبا هستی!

عباس یمنی شریف





درست و نادرست

- ۱- کشور ایران، از شمال و جنوب به دریا ختم می‌شود.
- ۲- ایران زادگاه دانشمندان و شاعران بسیاری است.



درک مطلب

- ۱- به نظر شاعر، کشور ایران چگونه به رونق و پیشرفت علم، خدمت کرده است؟
- ۲- وظیفه‌ی دانش‌آموزان در سربلندی کشور ایران چیست؟
- ۳-

* صندلی صمیمیت

- ۱- کوچک کردن موضوع : به موضوعی که معلّم انتخاب می‌کند، خوب فکر کن و آن را به موضوع‌های کوچک‌تر تقسیم کن.
- ۲- انتخاب موضوع کوچک و تفکر : حالا یکی از موضوع‌های کوچک را انتخاب کن و در مورد آن فکر کن. سعی کن موضوعی را انتخاب کنی که در مورد آن اطلاعات بیشتری داری.
- ۳- گفتار : هر وقت آماده بودی، روی صندلی معلّم بنشین و رو به دوستانت، فقط در مورد بخشی که انتخاب کرده‌ای، صحبت کن. یادت باشد، زمان صحبت تو خیلی طولانی نباشد تا برای شنیدن حرف‌های دوستانت هم وقت داشته باشی.

* واژه‌آموزی

- به این عبارات دقت کن.
- نمکدان، یعنی جای نمک
 - یخدان، یعنی جای یخ
 - حالا تو بگو :
 - شمعدان، یعنی
 -، یعنی جای گل

بیاموز و بگو

گاهی برای بیان عواطف و احساسات از نوشته‌های زیبایی استفاده می‌شود که اغلب دارای آهنگ است. این گونه نوشته‌ها را شعر می‌گویند. متن درس «ایران عزیز» شعر است. خواندن شعر به روح انسان آرامش می‌دهد. کشور ایران شاعران زیادی دارد. آیا شعرهای دیگری را به یاد داری تا برای دوستانت بخوانی؟

گوش کن و بگو

با دقت به این داستان کوتاه گوش کن و کارهای درست و نادرستی که در آن بیان می‌شود را به خاطر بسپار.

حالا به صورت گروهی در مورد مطالبی که به خاطر سپرده‌اید، گفت‌وگو کنید. نیمی از گروه‌ها در مورد کارهای درست و نیم دیگر در مورد کارهای نادرستی که در متن داستان وجود دارد، با هم مشورت کنید. حالا پاسخ‌هایتان را در کلاس بررسی کنید.

درک مطلب



.....

.....

.....

صندلی صمیمیت



.....

.....

.....

.....

واژه آموزی



.....

.....

.....

گوش کن و بگو



.....

.....

.....





بخوان و حفظ کن

وطن

ما همه کودکان ایرانیم مادر خویش را گنجانیم
 ملک ایران یکی گنجانست ما گل سرخ این گلستانیم
 کار ما ورزش است و خواندن درس همه از تنبلی گریزانیم
 چون نیکان باتانی خویش راست‌گوی و دست پیمانیم
 همه در فکر ملت و وطنیم همه در بند دین و ایمانیم
 همه پاکیم و راست‌گوی و شریف بی‌خبر از دروغ و بهتانیم
 هکلی اهل صفت و هنریم هکلی اهل خیر و احسانیم
 حالیا، بهر افتخار وطن ما شب و روز درس می‌خوانیم

محمد تقی بهار (ملک الشعرا)



ایران آباد

آن روز، موضوع درس ما «میهن» بود. رسم کلاس ما این بود که هر یک از گروه‌های دانش‌آموزان، ابتدا چند دقیقه‌ای درباره‌ی موضوع درس با هم مشورت و گفت‌وگو می‌کردند. بعد یک نفر به نمایندگی از طرف گروه، سخن می‌گفت. این بار هم به شکل گروهی به همفکری و بحث درباره‌ی «میهن» پرداختیم.

پس از گفت‌وگوی گروهی، نخست نماینده‌ی گروه «جغرافیا» گفت: «به نظر ما، همه‌ی کسانی که در مناطق مرزی میهن زندگی می‌کنند؛ نگهبان اصلی وطن هستند. ما مرزنیسان را که انسان‌هایی پر تلاش هستند، خیلی دوست داریم.» از میان گروه «تاریخ»، یکی برخاست و گفت: «ما فکر می‌کنیم که همه‌ی مردم، باید گذشته و تاریخ میهن خود را خوب بشناسند؛ از تاریخ، درس‌های زیادی می‌توان آموخت.»

نماینده‌ی گروه «زبان» گفت: «برخی از ما در مناطق مختلف کشور، به زبان مادری و محلی خود حرف می‌زنیم؛ زبان‌های محلی، گنجینه‌ای با ارزش هستند ولی زبان فارسی، زبان ملی ما ایرانیان است و برای حفظ میهن، بسیار با اهمیت است.»

از گروه «دانش»، یکی بلند شد و گفت: «آنچه برای یک کشور، مهم است؛ پیشرفت در زمینه‌های علمی و کشاورزی است. اگر ما در علم و صنعت پیشرفت کنیم، میهن ما همه جا معروف و سر بلند می‌شود.»

در این هنگام، نماینده‌ی گروه

«همبستگی» گفت: «دوستان!

ما فکر می‌کنیم چیزی که

بیشتر از همه



علی اکبر شیرودی




عباس دوران



عباس بابلیانی





برای پاسداری از میهن لازم است، تکیه به قرآن و اسلام و پیروی از رهبر است که باعث اتحاد مردم می‌شود. ما اگر همیشه یادِ هم باشیم و از خدای بزرگ یاری بجوییم، موفق می‌شویم.»

یکی از اعضای گروه «لاله» گفت: «ما می‌خواهیم درباره‌ی رزمندگان صحبت کنیم که در طول هشت سال دفاع مقدس، شجاعانه جنگیدند و از وطن دفاع کردند. شاید شما هم مانند من، دوست دارید در آینده خلبان شوید. بهتر است بدانید: خلبانانی مانند شهیدان «عباس بابایی، مصطفی اردستانی، علی‌اکبر شیرودی، احمد کشوری و عباس دوران»، دلاورانه پرواز کردند و میهن را حفظ کردند. آن‌ها اجازه ندادند حتی یک وجب از خاک میهن به دست دشمن بیفتد.»

آموزگار که تا آن هنگام، بادقت و علاقه به صحبت‌های بچه‌ها گوش می‌داد، با خوش حالی، جلوی کلاس آمد و گفت: «بچه‌های عزیز! بسیار مهم است که هر ایرانی، به خوبی به وظیفه‌ی خود عمل کند؛ تا با همدلی و همکاری، ایرانی آباد داشته باشیم.»

دست در دست هم دهیم به مهر میهن خویش را کنیم آباد

* درست و نادرست

۱- زبان فارسی، زبان ملی ایرانیان است.

۲- شهید عباس دوران از شهدای نیروی دریایی

است.



درک مطلب

- ۱- دانش‌آموزان برای سربلندی میهن خود چه وظیفه‌ای دارند؟
- ۲- آیا از دلآوری‌های خلبانان در دفاع مقدس، چیزی می‌دانی؟ درباره‌ی این موضوع با هم کلاسی‌هایت گفت‌وگو کن.

۳-



صندلی صمیمیت

- ۱- کوچک کردن موضوع: به موضوعی که معلّم شما انتخاب می‌کند، خوب فکر کن و آن را به موضوع‌های کوچک‌تر تقسیم کن.
- ۲- انتخاب موضوع کوچک و تفکر: حالا یکی از موضوع‌های کوچک را انتخاب کن و در مورد آن فکر کن. سعی کن موضوعی را انتخاب کنی که در مورد آن اطلاعات بیشتری داری.
- ۳- گفتار: هر وقت آماده بودی، روی صندلی معلّم بنشین و رو به دوستانت، فقط در مورد بخشی که انتخاب کرده‌ای، صحبت کن.
- ۴- داوری درباره‌ی سخن گفتن: بعد از گوش دادن به صحبت هر دانش‌آموز، همراه دوستانت در گروه خود، در مورد سخن گفتن او داوری کنی.



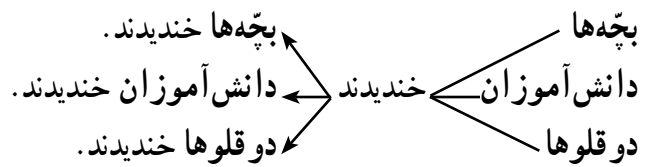
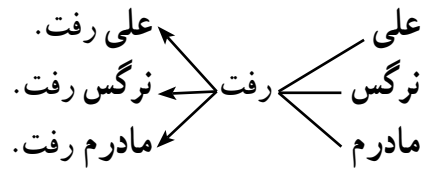
واژه‌آموزی

به این جمله‌ها توجه کن.

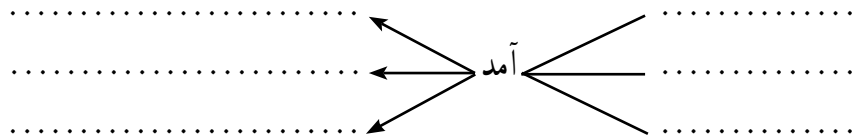
- خیاط کسی است که لباس می‌دوزد و خیاطی محل کار اوست.
 - عکّاس کسی است که عکس می‌گیرد و عکّاسی محل کار اوست.
- حالا تو بگو:
- نانوا کسی است که نان می‌پزد و محل کار اوست.
 - قصاب کسی است که گوشت می‌فروشد و محل کار اوست.
 - برّاز کسی است که و محل کار اوست.

بیاموز و بگو

به این جمله‌ها دقت کن و درباره‌ی آن‌ها با هم کلاسی‌هایت گفت‌وگو کن.



حالا تو بگو:



گوش کن و بگو

به داستان گوش کن و آن را به خاطر بسپار.

حالا خلاصه‌ی آن را بگو.

به نظر تو بهترین عنوان برای این داستان چیست؟



بخوان و بیندیش



بوی سیب و یاس

امیر و دوستانش در کوچه بازی می‌کردند. از بلندگوی مسجد کنار خانه‌ی آن‌ها، آهنگی پخش می‌شد. امیر می‌دانست که این، همان آهنگی است که در روزهای جنگ پخش می‌شده است. پدرش این موضوع را به او گفته بود.

در همین وقت، پدر امیر از راه رسید. او چند جعبه سیب خریده بود. بچه‌ها کمک کردند و جعبه‌ها را به خانه بردند. پدر امیر، مثل هر سال، سر کوچه، یک میز بزرگ گذاشت. او تابلویی را روی میز گذاشت. تابلو تصویری از مسجد خرّمشهر بود. در بالای تصویر، این جمله با خط زیبا نوشته شده بود: «خرّمشهر را خدا آزاد کرد.» مادر با کمک امیر و بچه‌ها، سیب‌ها را شست. چند نفر هم آن‌ها را خشک کردند. مادر سیب‌ها را توی ظرف چید. امیر و دوستانش ظرف‌ها را بردند و روی میز چیدند. دو طرف میز هم، دو گلدان شمعدانی گذاشتند. مادر سماور بزرگی آورد و آن را در گوشه‌ی میز گذاشت. بچه‌ها لیوان‌ها را آنجا چیدند. پدر امیر، برای همه چای ریخت و گفت: «اول نوبت شما بچه‌هاست.»

کم‌کم همسایه‌ها هم آمدند. یکی از آن‌ها، یک جعبه‌ی بزرگ شیرینی آورد. همسایه‌ی دیگر یک سینی بزرگ حلوا و دیگری خرما آورد. همه از پدر بزرگ حرف می‌زدند و می‌گفتند که امیر خیلی شبیه پدر بزرگش

است. امیر به عکس پدر بزرگ، که روی میز بود، نگاه کرد و با خودش گفت: «همسایه‌ها راست می‌گویند. من خیلی شبیه پدر بزرگ هستم.»

پدر امیر به بچه‌ها گفت: «امروز، روز آزادی خرمشهر است. روزی است که دشمن از ما شکست خورد.»

یکی از بچه‌ها به امیر گفت: «دیشب پدر بزرگ من، از پدر بزرگ تو حرف می‌زد. آن‌ها با هم دوست صمیمی بودند. پدر بزرگم از شجاعت او حرف می‌زد و می‌گفت او و دوستانش شجاعانه جنگیدند، تا خرمشهر آزاد شد.»

امیر می‌دانست که مردم، هر سال، روز آزادی خرمشهر را جشن می‌گیرند. هر سال درباره‌ی شجاعت پدر بزرگ و بقیه‌ی رزمندگان حرف می‌زنند. با خودش فکر کرد که ای کاش پدر بزرگ زنده بود.

یکی از بچه‌ها سیبی برداشت. سیب دیگری قل خورد و لبه‌ی باغچه ایستاد. توی باغچه پر از گل یاس بود. بوته‌های یاس بلند بودند و تمام دیوار را گرفته بودند. بالای بلندترین یاس، اسم کوچه را نوشته بودند. امیر برای چندمین بار نام کوچه را خواند: «کوچه‌ی شهید رستمی». او فکر کرد با آنکه اکنون سال‌هاست که دیگر پدر بزرگ در میان آن‌ها نیست، بیشتر مردم شهر او را می‌شناسند. او می‌دانست که همسایه‌ها هر روز که از کوچه می‌گذرند و نام او را می‌بینند، به روح بلند او درود می‌فرستند.

امیر کنار بوته‌ی یاس رفت، سیب را برداشت. آن را بو کرد. سیب، بوی یاس می‌داد. چند پروانه دور گل‌دان‌های شمعدانی و بوته‌های یاس، پرواز می‌کردند.

بابا گفت: «بچه‌ها بروید بازی کنید. اینجا خسته می‌شوید.»

امیر باز هم اسم پدر بزرگ را خواند و رفت تا با بچه‌ها بازی کند.

مژگان بابامرندی

*درک و دریافت

- ۱- چرا هر سال، روز آزادی خرمشهر را جشن می‌گیرند؟
- ۲- پدر بزرگ امیر چه ویژگی‌هایی داشته‌است؟ با توجه به متن دو ویژگی او را بگو.
- ۳- کلمه‌ی «آنجا»، در بند دوم متن، به کجا اشاره می‌کند؟
- ۴- کلمه‌ی «اینجا»، در انتهای متن، به کجا اشاره می‌کند؟

خروسِ ایرانی

در روزگاران قدیم، جنگی میان ایران و یکی از کشورها درگرفت. فرمانده سپاه دشمن، نزد فرمانده سپاه ایران آمد. او کیسه‌ای پر از ارزن با خود آورده بود. وقتی به ملاقات فرمانده سپاه ایران رفت، سرکیسه را باز کرد و ارزن‌ها را روی زمین ریخت و گفت: «سپاهیان ما مانند دانه‌های ارزن بسیارند و در اندک زمانی به شما حمله‌ور می‌شوند.»

فرمانده سپاه ایران وقتی این صحنه را دید، کمی اندیشید و دستور داد؛ خروسی آوردند و کنار ارزن‌ها رها کردند.

خروس فوراً مشغول خوردن ارزن‌ها شد.

فرمانده سپاه ایران رو به فرمانده دشمن کرد و گفت: «دیدی که

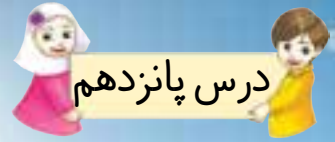
خروس ایرانی چه بر سرِ ارزن‌های شما آورد!»



فصل هفتم

طبیعت





دریا

هر کجا چشم می رود، آب است
از افق تا افق، همه دریاست
آب، آیینه‌ای است پهناور
صورت آسمان، در آن پیدا است

می کشد آب، دانش را نرم
بر تن پاک ماسه‌های کبود
می برد لذت از نوازش آب
ساحل بی خیال خواب آلود

خده‌ی گرم و روشن خورشید
بر تن سرد آب می ریزد
موج از پشت موج می آید
موج در پیش موج می خیزد

می شوم شاد و می زنم غوطه
مثل ماهی، میان آب زلال
آسمان دل‌گشا و دریا رام
زندگی مهربان و من خوش حال
محمود کیانوش



درست و نادرست

- ۱- نور خورشید باعث شوری آب دریا می شود.
- ۲- موج ها به آرامی ماسه های ساحل را می شویند.



درک مطلب

- ۱- شاعر دریا را مثل «آینه‌ی آسمان» دیده است. تو دریا را مثل چه می بینی؟
- ۲- هنگام شنا کردن در دریا، چه نکاتی را رعایت می کنی؟
- ۳-



صندلی صمیمیت

در درس های قبل، شیوه‌ی سخن گفتن را آموختی. حالا وقتی بخواهی درباره‌ی موضوعی صحبت کنی، می دانی که باید آن را محدود کنی و در زمانی کوتاه، به طور صحیح سخن بگویی. اکنون به صحبت های دوستانت گوش کن و درباره‌ی آنها داوری کن.

یادت باشد، برای داوری کردن به سه چیز توجه کنی :

الف) یک بخش از موضوع کلی انتخاب شود و فقط درباره‌ی آن صحبت شود.

ب) مطالب به صورت منظم یکی پس از دیگری دنبال هم بیایند و با هم ارتباط داشته باشند.

ج) زمان سخن گفتن طولانی نباشد.



واژه آموزی

- به جمله های زیر توجه کن.
- من زبان دارم؛ اما قفل زبانه دارد.
 - من چشم دارم؛ اما کوه چشمه دارد.
 - من گوش دارم؛ اما کلاس گوشه دارد.

حالا تو بگو :

- من دندان دارم؛ اما شانه
- من دهان دارم؛ اما غار
- من پا دارم، اما میز
- من دست دارم؛ اما صندلی

بیاموز و بگو



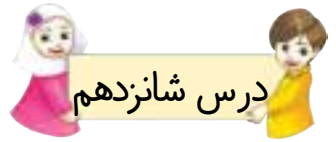
به این قسمت از شعر، توجه کن.
«آب آینه‌ای است پهناور»، یعنی آب مثل آینه است.
شاعر برای زیبایی شعر خود، از شباهت آب و آینه استفاده کرده است.
تو می‌توانی نمونه‌ی دیگری بگویی؟

گوش کن و بگو



به داستان گوش کن و آن را برای دوستانت تعریف کن.
از این داستان، چه درسی گرفتی؟





اگر جنگل نباشد

جنگل پهنای و زیباست. صدای آرام نسیم در همه جای جنگل، شنیده می‌شود. گاه نیز غرّش و زوزه‌ی جانوران، سکوت جنگل را می‌شکنند.

اگر روزی با هواپیما از بالای جنگلی بگذری، فرشی سبز، زیبا و گسترده می‌بینی که گاه صدها کیلومتر از زمین را پوشانده است. در این جنگل‌ها چه می‌گذرد؟ نمی‌دانیم. شاید پلنگی بر شاخه‌ی درختی، در کمین نشستۀ باشد. شاید میمون‌های بازی‌گوش، بر شاخه‌ها مشغول بازی باشند. شاید فیل‌ها و کرگدن‌ها مشغول آب‌تنی در رودخانه‌ای باشند که از جنگل می‌گذرد. شاید هم در حاشیه‌ی جنگل، خانواده‌هایی سرگرم تفریح و استراحت باشند.

اگر جنگل نبود؛ چه می‌شد؟ شاید بگویند معلوم است؛ دیگر میز و صندلی، تخت خواب و کمد، در و پنجره، کاغذ، خانه‌های جنگلی، قایق و کشتی و هزاران وسیله‌ی چوبی دیگر نبود؛ اما این‌ها بخشی از فایده‌های جنگل است. اگر جنگل نباشد، اکسیژن مورد نیاز انسان فراهم نمی‌شود و مواد سمّی هوا از بین نمی‌رود.

اگر جنگل نباشد؛ باران خاک را می‌شوید و از بین می‌برد. بادهای تنّی که می‌وزند ممکن است همه چیز را ویران کنند. اگر جنگل نباشد، یکی از بهترین محل‌های استراحت و گردش از انسان گرفته می‌شود. باید جنگل‌ها را حفظ کنیم و مراقب باشیم که درختان از بین نروند. اگر از جنگل مواظبت نکنیم، شاید در آینده دیگر نتوانیم داستان‌هایی بخوانیم که چنین آغاز می‌شوند: یکی بود یکی نبود. غیر از خدا هیچ‌کس نبود. روزی روزگاری در یک جنگل زیبا و دور... .

سیاوش شایان

درست و نادرست

- ۱- جنگل‌ها باعث از بین رفتن مواد سمّی هوا می‌شوند.
- ۲- تنها صدایی که در جنگل شنیده می‌شود، غرّش حیوانات است.

درک مطلب

- ۱- منظور نویسنده از «فرش سبز» چیست؟

۲- تو برای حفظ جنگل‌ها چه می‌کنی؟

۳-



صندلی صمیمیت

از آموزگارتان خواهش کنید بر روی صندلی صمیمیت بنشینند و درباره‌ی موضوعی برایتان صحبت کند. به صحبت‌های ایشان گوش کنید و در گروه، درباره‌ی آن داوری کنید.



واژه‌آموزی

به این جمله‌ها دقت کن.

– حادثه‌ی خطرناک، یعنی حادثه‌ای که خطر دارد.

– خاک نمناک، یعنی خاکی که نم دارد.

– آواز سوزناک، یعنی آوازی که سوز دارد.

حالاتو بگو:

– نگاه، یعنی نگاهی که غم دارد.

– زخم دردناک، یعنی



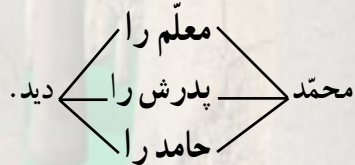
بیاموز و بگو

به این جمله‌ها دقت کن و درباره‌ی آن‌ها با هم کلاسی‌هایت گفت‌وگو کن.

محمد معلم را دید.

محمد پدرش را دید.

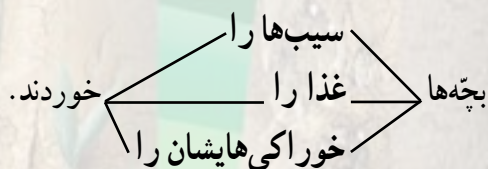
محمد حامد را دید.



بچه‌ها سیب‌ها را خوردند.

بچه‌ها غذا را خوردند.

بچه‌ها خوراکی‌هایشان را خوردند.





حالا تو بگو :

.....
.....
..... شست
.....
.....

گوش کن و بگو

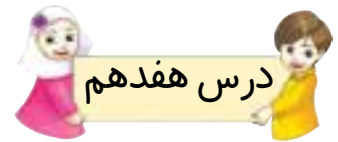


به بخش اول داستان گوش کن و ادامه‌ی آن را تو بگو.
حالا به بخش دوم داستان گوش کن و آن را با ادامه‌ی داستانی که خودت ساخته‌ای، مقایسه کن.



بهاران

باز هم باد بهاری شادمان هر جا وزان شد
پشیمای جوشان برآمد بردل صحرا روان شد
از بهار سبز و خرم مژده می آزد پرستو
شادمان پر می کشاید گاه این سو، گاه آن سو
می کشد دست نوازش شاپرک بر چهره می گل
از سر شاخ درختان می رسد آوای بلبل
پوک مکی



چشم‌های آسمان

شب‌های تابستان، وقتی مادرم رخت خواب من و برادرم را روی پشت‌بام پهن می‌کند؛ از تماشای آسمان پرستاره، لذت می‌برم. معمولاً آسمان صاف است و ستاره‌ها با درخشش زیبایی، آن را آراسته‌اند. همیشه از خودم می‌پرسم، این نقطه‌های نورانی کوچک و بزرگ که از آن بالا به ما چشمک می‌زنند، چه هستند؟ گاهی به ستاره‌ها خیره می‌شوم و با وصل کردن آن‌ها به هم، شکل‌های جالبی می‌سازم.

آن شب هم مثل همیشه، غرق تماشای آسمان بودم که ناگهان ستاره‌ای کوچک و نورانی دستم را گرفت و روی خود نشانده و بُرد.

چه پرواز هیجان‌انگیز و جالبی! آسمان چه قدر بزرگ و بی‌نهایت بود! از ستاره، سراغ خورشید را گرفتم.

پرسیدم آیا او خوابیده است؟ ستاره گفت: «خورشید هرگز نمی‌خوابد و همیشه مشغول نورافشانی است. در هر شبانه‌روز، زمین یک‌بار دور خود می‌چرخد. در این چرخش، وقتی روبروی خورشید قرار می‌گیرد، روز می‌شود و تو خورشید را می‌بینی و می‌توانی با او احوال‌پرسی کنی. خورشید ستاره‌ی بدون حرکتی است که زمین سالی یک‌بار، دور آن می‌چرخد. چهار فصل زیبا، که هدیه‌ی



خداوند مهربان است، تپیدی این چرخش عظیم و باشکوه است.»
 حال عجیبی داشتم. آسمان چه قدر گسترده و وسیع بود! ستاره، من را روی خود جابه‌جا کرد، معلوم بود از اینکه من را به این مسافرت فضایی آورده، بسیار شادمان است. اشتیاق و نشاط، وجودم را فرا گرفته بود. می‌خواستم فریاد بزنم و از خدای بزرگ برای آفرینش این همه زیبایی و عظمت تشکر کنم.
 هم‌چنان که غرق در سفر خیالی خود بودم، ناگهان صدایی، من را به خود آورد. اول کمی ترسیدم؛ اما خوب که نگاه کردم، دیدم گریبی زیبا و کوچولویی بر لبسی پشت بام نشسته است و میومی می‌کند.



درست و نادرست

- ۱- یک سال طول می‌کشد تا زمین یک‌بار دور خود بچرخد.
- ۲- خورشید یک سیاره‌ی در حال حرکت است.



درک مطلب

- ۱- چرا در طول روز، خورشید را می‌بینیم؟
- ۲- از مشاهده‌ی آسمان باشکوه و زیبا به یاد چه می‌افتی؟
- ۳-



صندلی صمیمیت

هفته‌ی گذشته، معلم شما موضوعی را انتخاب کرد و از شما خواست درباره‌ی آن موضوع تحقیق کنید و اطلاعات کافی به دست آورید. شاید تو به کتابخانه رفته‌ای و کتاب یا مجله‌ای را در مورد آن موضوع مطالعه کرده باشی. شاید هم از بزرگ‌ترها پرسیده باشی و یا به کمک رایانه در مورد موضوع جست‌وجو کرده باشی. حالا روی صندلی صمیمیت بنشین و در مورد آن موضوع صحبت کن و توضیح بده که این اطلاعات را از کجا به دست آورده‌ای.



واژه آموزی

به جمله‌های صفحه‌ی بعد دقت کن.

– روسری، پوشاک زنانه است.

– نشستن روی ستاره و سفر در آسمان، رؤیای کودکانه است.

– فعالیت‌های گروهی در کلاس، نوعی رابطه‌ی دوستانه است.

حالا تو بگو :

– دامن، لباس..... است.

– کشتی، ورزش..... است.



بیاموز و بگو

در درس سوم خواندیم که آموزگار از هر گروه خواست خوب به اطراف خود نگاه کنند. بعد هر چه را می‌بینند و می‌شنوند، یادداشت کنند و با همفکری، یک نوشته یا گزارش بنویسند.

یادداشت‌برداری، یعنی نوشتن چیزهایی که می‌شنویم، می‌بینیم یا می‌خوانیم. وقتی به مسافرت یا گردش علمی می‌روی؛ خوب است دفترچه‌ی یادداشت همراه داشته باشی و دیده‌ها و شنیده‌ها را در آن یادداشت کنی، تا فراموش نشوند. سپس با منظم کردن آن یادداشت‌ها می‌توانی نوشته، گزارش یا خاطرات خود را بنویسی. بسیاری از نویسندگان بزرگ، با استفاده از یادداشت‌های خود کتاب نوشته‌اند.

آیا تاکنون در هنگام گردش علمی یادداشت‌برداری کرده‌ای؟ در مورد آن برای دوستانت صحبت کن.



گوش کن و بگو

به بخش اول داستان، گوش کن و ادامه‌ی آن را تو بگو.

حالا به بخش دوم داستان گوش کن و آن را با ادامه‌ی داستانی که خودت ساخته‌ای، مقایسه کن.



آفرینشِ حلزون

اوایل فصل بهار بود. هوا گرم و گرم‌تر می‌شد. حیوانات جنب‌وجوش و تلاش را از سر گرفته بودند. ملخ سوت‌زنان و شادی‌کنان به این طرف و آن طرف می‌جهید و می‌خندید. او با خودش گفت: «چه هوای خوبی! بهتر است به دیدن دوستم بروم و با هم، از این هوای خوب لذت ببریم.»
وقتی به طرف خانه‌ی دوستش راه افتاد. در مسیر، پایش لیز خورد و نتوانست درست راه برود و یک‌دفعه افتاد روی زمین.

در این لحظه عنکبوت از راه رسید. او با دیدن ملخ که روی زمین پهن شده بود، حسابی خنده‌اش گرفت، طوری که نمی‌توانست جلوی خنده‌اش را بگیرد. ملخ خیلی ناراحت شد و گفت: «عنکبوت، زمین‌افتادن خنده دارد؟»

عنکبوت خودش را جمع‌وجور کرد و گفت: «نه دوست من، از من ناراحت نشو! من تو را مسخره نمی‌کنم. اصلاً به من بگو بینم چه کسی اینجا را لیز کرده است تا خودم حسابش را برسم؟»
ناگهان خود عنکبوت هم لیز خورد و افتاد. هر دو به هر زحمتی که بود، از زمین بلند شدند و به راه افتادند. همین‌طور که می‌رفتند به جانور عجیبی رسیدند و گفتند: «این دیگر چیست؟»
او گفت: «سلام! اسم من حلزون است.»
آن دو هم صدا گفتند: «از کجا پیدایت شده؟ تا حالا کجا بودی؟»
حلزون گفت: «از اول هم اینجا بودم، زمستان را داخل خانه‌ام بودم و خوابیده بودم! حالا که بهار آمده، از خواب بیدار شده‌ام.»

آن‌ها گفتند: «ولی ما که خانه‌ای نمی‌بینیم!»

حلزون گفت: «همین صدفی که پشت من است، خانه‌ی من است.»



آن‌ها با اخم گفتند: «چرا زمین را لیز کرده‌ای؟ چطوری این کار را کردی؟»

حلزون گفت: «من مجبورم برای حرکت کردن، این مایع لغزنده را روی زمین بپاشم و روی آن بخزم؛ چون مثل شما پا ندارم، این مایع لغزنده در خزیدن به من کمک می‌کند.»

آن‌ها گفتند: «ما نمی‌دانستیم که تو با چه زحمتی راه می‌روی! از تو معذرت می‌خواهیم. رفتارمان بد بود!»

حلزون گفت: «نه، اینکه گفتم «مجبورم»، برای این نبود که بخواهم بگویم دارم زحمت می‌کشم؛ نه، خدا مرا این‌طور آفریده و این مایع لغزنده را هم در اختیار من قرار داده است. وسیله‌ی راه رفتن شما، پاهایتان است ولی من برای حرکت کردن می‌خزم. همیشه هم خدا را شکر می‌کنم.»

ملخ و عنکبوت گفتند: «ما باید جلوی پایمان را خوب نگاه کنیم، تا زمین نخوریم و کسی را هم سرزنش نکنیم.»

بعد با تعجب پرسیدند: «حلزون جان، تو که دندان نداری! چطوری این همه برگ و سبزی را می‌جوی؟»

حلزون جواب داد: «خدا به من بیش از هزار دندان داده است که در پشت زبانم مخفی هستند.»

آن‌ها از تعجب به هم نگاه کردند و گفتند: «وای! چه قدر دندان!»

همین‌طور که آن‌ها در حال صحبت کردن بودند، ناگهان خروس طلایی را دیدند که نوک‌زنان به طرف آن‌ها می‌آمد. ملخ و عنکبوت پا به فرار گذاشتند؛ ولی حلزون نمی‌توانست به تندی آن‌ها بدود. آن‌ها پشت یک بوته پنهان شدند و به حلزون نگاه کردند. خروس به حلزون که رسید، چند نوک به او زد. بعد هم از آنجا دور شد. آن‌ها نگاه کردند و دیدند خانه‌ی حلزون، صحیح و سالم آنجاست؛ ولی از خود حلزون خبری نیست. ناراحت شدند و زدند زیر گریه.

حلزون فریاد زد: «من زنده و سلامت هستم. چرا گریه می‌کنید؟ فراموش کرده‌اید که این صدف، از من محافظت می‌کند؟»



عنكبوت گفت: «تو چطور توی این صدف پر پیچ و خم، جا می‌شوی؟»
حلزون بالبخندی بر لب، گفت: «من بدن نرمی دارم. خودم را به شکل صدفم در می‌آورم و راحت توی آن، جا می‌شوم. می‌بینید! این هم یکی دیگر از شگفتی‌های وجود من است. در آفریده‌های خداوند، چیزهای عجیب و شگفت‌انگیزی وجود دارد.»
از آن روز به بعد عنكبوت و ملخ و حلزون دوستان خوبی برای هم بودند.

* درک و دریافت

- ۱- حلزون چگونه راه می‌رود؟
- ۲- آیا عنكبوت و ملخ، مهربان بودند؟ برای پاسخ خود، دو دلیل از متن بیاورید.
- ۳- کلمه‌ی «این» در بند ششم، به چه کسی اشاره دارد؟
- ۴- کلمه‌ی «این کار» در بند هفتم، به چه کاری اشاره دارد؟

افتادن از آسمان

روزی مردی نزد حاکم رفت و گفت: «به دادم برسید. یک نفر به زور وارد خانه‌ی من شده است و می‌گوید، این خانه، مال اوست.»

حاکم دستور داد تا آن مرد را بیاورند. وقتی او را آوردند، حاکم از او پرسید: «چرا می‌خواهی به زور، خانه‌ی این مرد را بگیری؟»

مرد جواب داد: «من از آسمان افتاده‌ام توی آن خانه، پس خانه، مال من است.»
حاکم دستور داد او را مجازات کنند.

مرد در حالی که ناله می‌کرد، گفت: «آخر برای چه مرا می‌زنید؟»

حاکم پاسخ داد: «گفتم آن قدر تو را بزنند، تا حواست کاملاً سرجایش بیاید، که اگر بار دیگر خواستی از آسمان بیفتی، مواظب باشی در خانه‌ی دیگران نیفتی!»



نیایش

حمد بر کردگار یکتا باد که مرا شوقِ درس خواندن داد
آشنا کرد چشم من به کتاب داد توفیقِ خیرم از هر باب
در سر من هوای درس نهاد در دل من محبت استاد

عباس یمنی شریف

ای خدای مهربان! تو را سپاس می‌گویم که به ما کتاب قرآن را دادی، تا با راهنمایی‌های آن، راه بهتر زندگی کردن و خوش‌بختی را بشناسیم.
ای خدای خوب و عزیز! از تو سپاس گزارم که معلمی دانا و مهربان و دوستانی خوب و صمیمی به من دادی.

خدایا! به من کمک کن تا رفتاری پسندیده داشته باشم؛ بیشتر درس بخوانم و پیشرفت کنم تا در آینده، به مردم خوب کشورم و به همه‌ی مردم جهان خدمت کنم. برای این همه نعمت و بخشش، تو را سپاس می‌گویم.



واژه‌نامه

آ، ا

اشتیاق : شوق و علاقه.
إشغال : جایی را به زور گرفتن.
اضافه کردن : افزودن، زیاد کردن.
اطراف : دور و بر.
افتخار : سربلندی.
افتخار آفرین : کاری که باعث سربلندی می‌شود.
أفق : کنار آسمان، اطراف آسمان.

اکسیژن : گازی در هوا که برای زنده ماندن موجودات زنده لازم است.
أمرأ : جمع امیر، امیران، فرمانروایان.
أمرأی عرب را : برای فرمانروایان عرب.
انتظار : شکیبایی، صبر.
اندر آن : در آن.
اهمیت : با ارزش و مهم بودن.

آب تنی : شست‌وشوی بدن در آب، شنا کردن.
آثار : جمع اثر، نشانه‌ها، علامت‌ها.
آراسته‌اند : آرایش کرده‌اند، زیبا و مرتب کرده‌اند.
آرامش : آرام بودن، آسودگی.
آرامگاه : قبر، مزار، محل آرامش.
آزُرده : رنجیده، ناراحت.
آسایش : راحتی.

آسیب : صدمه، زیان.
أشغال : زُباله.
أغاز : شروع.
أغوش : بَغْل، میان دو دست.
آفرینش : آفریدن، خلقت.
ألودگی : کثیفی.

ألودگی صوتی : هر صدای بدی که انسان را

آزار می‌دهد.

ب

باب : بخش، گونه، قسمت.
باشتاب : با عجله.
باستانی : کهن، بسیار قدیمی.
باعث : دلیل، سبب.
بحث : گفت‌وگو.
بخشایش : بخشش و لطف.

بدرقه کردن : کسی را همراهی کردن برای
خداحافظی.

ابریشم : تاری بسیار نازک، محکم و سفید
که کرم ابریشم به دور خود می‌تند. از آن برای تهیه‌ی
پارچه استفاده می‌کنند.

أحادیث : جمع حدیث، سخنان پیامبران و امامان.
إحسان : نیکوکاری، نیکی کردن.

أحوال‌پرسی : حال و احوال کسی را پرسیدن.
أرزَن : دانه‌ی ریز و بَرّاق خوراکی که غذای

بعضی پرندگان است.



بَرازنده : مناسب، شایسته.

بَرّاق : درخشنده.

بَرزگر : کشاورز.

برگزار شدن : برپا شدن، انجام شدن.

بزرگ همت تر : باگذشت تر و بخشنده تر.

بُلور : نوعی شیشه شفاف که برای ساخت

ظرف به کار می رود.

به بار آمدن : میوه دادن، نتیجه دادن

به حاجتی : برای کاری.

بُهتان : تهمت، به دروغ چیزی را به کسی

نسبت دادن.

بی ادعا : کسی که ادعایی ندارد.

بی انتها : پهناور و بزرگ، بی پایان.

بی خیال : خونسرد، بیش از حد آرام.

بیشه : جنگل.

بی صبرانه : بدون تحمل.

پیوسته : بی دری، به دنبال هم.

ت

تاقچه : برآمدگی یا فرورفتگی در دیوار اتاق

برای گذاشتن چیزها روی آن.

تانک : خودروی بزرگ و سنگین جنگی که

مسلسل و توپ دارد و به کمک زنجیرهایی در زیر آن،

قادر به حرکت در مکان های مختلف است.

تربت : خاک، خاک مزار.

ترتیب : نظم و ردیف.

تَرَقّه : نوعی بُمب دست ساز کوچک.

تُشکچه : تُشکِ کوچک.

تعبیرکننده : کسی که چیزی را شرح و توضیح

می دهد، تفسیر کننده، گزارش کننده.

تُنگ : پارچ سُفالی یا شیشه ای که در آن آب یا

نوشیدنی های دیگر می ریزند.

پ

پاکزاد : از نژاد و نسل پاک.

پای کوبی : شادی کردن.

پَرورد : پرورش داد.

پَرْمُرده : خشک، بی طراوت.

پُشته : تپّه، توده.

پونهی وحشی : نوعی گیاه، سبزی خوش بو

مثل نعناع.

پهناور : گسترده، وسیع.

پیشروی : به جلو رفتن، به پیش رفتن.

ث

ثبَت نام : نوشتن اسم، نام نویسی.

ج

جاودانه : همیشه و جاوید، چیزی که تا ابد بماند.

جبرئیل : فرشته ی وحی.

جلب نظر کردن : نگاه کسی را به سوی خود

کشاندن، جلب توجه کردن.

جلوگیری : پیشگیری.

جنب و جوش : تلاش، جنبش.



جنگ تحمیلی: جنگی است که حکومت صدام از کشور عراق، به مدت هشت سال، میهن عزیزمان، ایران را مورد حمله قرار داد ولی در پایان بر اثر ایستادگی جوانان دلیر سرزمین ما، ناگزیر به عقب نشینی و شکست شد. این جنگ از سال ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۷ ادامه داشت.

جوان مردی: بخشندگی، مردانگی.

جوز: گردو.

جوی: گذرگاه باریکی که آب از آن می‌گذرد.

جویبار: جوی بزرگی که از جوی‌های کوچک تشکیل شده باشد.

جهیدن: پریدن.

چ

چشمه: جایی که آب از زیر زمین بیرون می‌آید.

چوب دستی: عصا، چوبی که در دست می‌گیرند.

چشم نواز: زیبا، قشنگ.

ح

حاتم طایی: شخصی که به بخشندگی شهرت داشت.

حاجت: نیاز، احتیاج.

حاشیه: کناره، گوشه.

حاصل: نتیجه، سود.

حاضر: آماده، آن که غایب نیست.

حالی: اکنون، حالا، اینک.

حتمی: قطعی.

حرفه‌ای: کسی که در کاری مهارت دارد، انجام کار در حد خیلی خوب و دقیق، عالی.

خریص: طمع‌کار.

حفظ: نگهبانی، نگهداری.

حکایت: سخن کوتاهی که پند و اندرزی را بیان می‌کند.

حکیم: انسان دانا و خردمند.

حلوا: نوعی خوراکی که به وسیله‌ی آرد و روغن و شکر تهیه می‌شود.

حمد: ستایش، شکرگزاری، ستودن.

حوض: جایی برای نگهداری آب.

حیرت: شگفتی، تعجب.

خ

خارکن: کسی که کارش کندن خار است.

خاص: ویژه، مخصوص.

خصوصی: ویژه، شخصی.

خَلق: آفرینش، مردم.

خلیج: پیش‌رفتگی نسبتاً وسیع آب در خشکی.

خَلیفه: جانشین، نماینده، حاکم.

خنده‌رو: شاد، کسی که خنده به لب دارد.

خواب‌گزار: کسی که خواب دیگران را توضیح می‌دهد.

خودرو: ماشین.

خوش و پش کردن: احوال‌پرسی کردن.

خویشان: جمع خویش، نزدیکان، وابستگان، اقوام.

خیره شدن: بادقت به چیزی نگاه کردن.



د

دامنه‌ی کوه : بخش شیب‌دار پایین کوه.

دُرست پیمان : وفادار، درستکار، کسی که به

عهد و پیمان، پای بند است.

درو : برداشتِ کشت، چیدن گیاهان مثل گندم

و برنج.

دفاع : نگهداری و محافظت، تلاش برای

حفظ خود در برابر دشمن، نگهبانی و مراقبت.

دل‌انگیز : خوب و زیبا.

دلاورانه : شجاعانه.

دل‌پذیر : پسندیده و دل‌خواه.

دل‌گشا : جایی بزرگ که چشم‌اندازی زیبا

دارد، خوش منظره و با صفا.

دل‌نشین : خوشایند و پسندیده.

دلیرانه : شجاعانه.

ده : روستا.

دهانه : لبه، ورودی هر چیز یا هر جا.

دهقان : کشاورز.

ر

رحمت : دل‌سوزی و مهربانی.

رزمنده : جنگجو، مبارز.

روان : رونده، جاری.

روزنامه‌دیواری : نوشته‌ای از مطالب گوناگون

که معمولاً دانش‌آموزان در مدرسه، تهیه و روی دیوار

آویزان می‌کنند.

رونق : رواج، فعالیت مفید در کار.

ریزش : فرو ریختن.

ز

زادگاه : محل تولد.

زَرخیز : دارای خاک حاصل‌خیز و معدن‌های

بارزش.

زَعفران : گیاهی خوشبو که ارزش غذایی و

دارویی دارد.

زُلّال : روشن و صاف.

زمزمه : صدای حرف زدن آهسته، پیچ‌پیچ.

زوزه : صدای بعضی از حیوانات.

زیارت : دیدار کردن از آرامگاه‌های امامان و

بزرگان دین و مکان‌های مقدّس.

زیان‌آور : چیزی که زیان می‌رساند، آنچه

موجب آسیب شود.

س

ساخت‌وساز : ساختن، درست کردن.

سخت‌گیری : شدت، سخت گرفتن بر دیگران.

سرحال : با نشاط، شاد.

سعادت‌مند : خوشبخت.

سُفالی : ظرف یا اشیا گلی، چیزی که از گل

رُس ساخته شده.

سکوت : خاموشی، بی‌صدایی.

سَمَاط : سُفره.

سَنجاقک : حشره‌ای زیبا و تندپرواز با دو بال

بلند و نازک، چشم‌های بزرگ و شاخک‌های بلند.



سیل : جریان شدید و ناگهانی آب که معمولاً بر اثر بارش زیاد باران جاری می‌گردد.

ش

شبیبه : مانند، مثل.

شریف : بزرگواری، دارای ارزش و اعتبار.

شگفت‌انگیز : عجیب.

شگفتی : تعجب.

ص

صبر : شکیبایی، بردباری.

صمیمی : همدل و مهربان.

صنعت : فن و حرفه.

صنوبر : نام درختی زیبا، نامی برای دختران.

ض

ضعیف : بی‌حال و ناتوان.

ط

طبیعت : بخشی از جهان هستی.

طراوت : تازگی، شادابی.

طمع : حرص، زیاده‌خواهی.

ع

عادت : آنچه بر اثر تکرار، رفتار همیشگی

انسان می‌شود.

عاقبت : سرانجام، پایان چیزی.

عبور کردن : گذشتن، گذر کردن.

عطر : بوی خوش، ماده خوش‌بو.

عظمت : بزرگی.

عظیم : بزرگ.

عنکبوت : نوعی حشره که تار می‌تند.

غ

غایب : پنهان از چشم، آنکه در جایی حضور

ندارد.

غُرُش : صدای بلند و ترسناک.

غُرُق شدن : فرو رفتن و خفه شدن در آب،

غوطه‌ور شدن در آب یا هر چیز دیگر.

غروب : پایان روز و هنگام قرار گرفتن

خورشید در افق مغرب.

غُصّه : غم و اندوه.

غمناک : غمگین، دچار غم.

ف

فانوس : نوعی چراغ نفت‌سوز.

فداکار : کسی که جان خود را فدا می‌کند، از

خود گذشته.

فراهم نهاده : آماده کرده.

فُرُصت : وقت مناسب برای انجام دادن کاری.

فرمانروا : آنکه بر سرزمینی حکومت کند،

حاکم.

فُرُوع : روشنایی، نور، پرتو.

فَریبا : بسیار زیبا.



گ

گرد آمدن : جمع شدن.
گردش علمی : گردش دسته جمعی دانش آموزان.
گریزان بودن : فرار کردن از کسی یا چیزی،
بیزار بودن.

گریست : گریه کرد.
گزارش : شرح و بیان کارهای انجام گرفته.
گُسترد : پهن کرد.
گسترده : وسیع، بزرگ.
گودال : چاله، جایی فرو رفته در زمین.
گوش خراش : صدای بسیار شدید و آزار دهنده.
گویا : رسا، روشن، آشکار.

ل

لذت : حالت خوشایند و خوب.
لطافت : نرمی.
لطیف : نرم و خوشایند.
لغزنده : لیز.
لیز خورد : سُرخورد، لغزید.

م

مأمور : آنکه به فرمان کسی برای انجام کاری
انتخاب می شود.
ماهرانه : با مهارت، استادانه.
مُجازات : تنبیه.
محلّه : قسمتی از یک شهر یا روستا.
مُحیط : مکان اطراف شخص یا چیز.

فشفشه : نوعی اسباب بازی که در آن باروت می ریزند
و هنگام سوختن به هوا می رود و نور افشانی می کند.
فضایی : مربوط به فضا.
فیروزه ای : به رنگ فیروزه، آبی متمایل به سبز.

ق

قامت : قَد.
قَرَض گرفتن : پول یا چیزی را از کسی گرفتن
و بعد از مدتی پس دادن.
قِل خوردن : غلتیدن، چرخیدن دور خود
روی زمین.
قُلّه : نوک کوه یا تپه.
قنّادی : شیرینی فروشی.

ک

کاموا : نوعی نخ که با آن لباس های زمستانی
می بافند.
کبود : رنگ آبی تیره.
کَرگدن : جانوری خیلی بزرگ با پوست کلفت و
با یک یا دو شاخ روی پوزه.
کسب : به دست آوردن.
کم شنوایی : ضعف در شنیدن.
کمین کردن : پنهان شدن در جایی برای حمله
ناگهانی.
کُنجکاوی : علاقه مندی به دانستن چیزی.
کینه : دشمنی کسی را در دل داشتن.
کیهان : عالم، دنیا، جهان.



مَخْفَى : پنهان.	نرم نرمک : آرام آرام، آهسته.
مُرَاقِب : نگهبان، مواظب.	نشاط : شادی، شادابی.
مُرَبِّی : کسی که چیزی را یاد می‌دهد.	نظافت : پاکیزگی، تمیزی.
مرز نشینان : کسانی که در مناطق مرزی کشور زندگی می‌کنند.	نغمه : صدای خوش، سرود.
مُزْدَه : خبر خوب.	نگران : دلواپس.
مَسْدود : بسته شده.	نگریست : نگاه کرد.
مشورت : نظر دیگران را خواستن.	نماینده : کسی که از طرف کسی یا گروهی، کاری انجام می‌دهد.
مطالب : گفته‌ها، نوشته‌ها، موضوع‌ها.	نور افشانی : پراکنده کردن نور به محیط.
معمولاً : بیشتر وقت‌ها.	نهر اسیم : نترسیم.
مِلک : سرزمین، کشور، آب و خاک.	نیازمند : فقیر، محتاج.
مَلّی : مربوط به همه‌ی مردم یک کشور.	نیاکان : گذشتگان، پدران.
منتظر : چشم به راه.	و
مُنظّم : مرتّب و با نظم.	وارونه : به‌عکس.
موادِ سَمّی : موادی که به بدن ضرر می‌رسانند.	واضح : آشکار، روشن.
مور : مورچه.	واقعہ : رویداد، اتفاق.
موضوع : آنچه درباره‌ی آن گفت‌وگو می‌شود.	وطن : میهن، کشور.
مهارت : توانایی انجام کاری به نحو شایسته.	ویران : خراب.
مِیازار : آزارنده.	ه
می‌رُبایند : می‌دزدند.	هراسان : ترسان، بیمناک.
ن	هم‌بازی : دوست، یار.
ناراضی : ناخشنود.	همبستگی : همراهی، همدلی، اتحاد.
نارنجک : نوعی بُمب دستی.	همفکری : با هم درباره موضوعی فکر کردن.
ناودان : لوله‌ای که آب پشت‌بام از داخل آن پایین می‌آید.	هم‌نوعان : افرادی که از یک نوع هستند، هم‌جنس.
نخست : آغاز، ابتدا.	همهمه : سروصدا، شلوغی.



معلمان محترم و اولیای گرامی دانش آموزان و صاحب نظران می توانند نظر اصلاحی خود را در باره ی مطالب
این کتاب از طریق نامه به نشانی تهران- صندوق پستی ۱۵۸۵۵/۳۶۳- گروه درسی مربوط و یا پیام نگار (Email)
talif@talif.sch.ir ارسال نمایند.

دقت نمایند کتاب های درسی ابتدایی و متوسطه نظری

